**باسمه تعالی**

[ادامه مسأله 1 1](#_Toc34564748)

[مسألة 2: نوح بر میّت 3](#_Toc34564749)

[مسأله 3: عدم جواز لطم، خدش، کندن مو، داد زدن و پاره کردن لباس 5](#_Toc34564750)

**موضوع**: احکام اموات/مکروهات دفن میّت/ مسائل

بسم الله الرّحمن الرّحیم 09/01/1396 – چهارشنبه – ج 109

### ادامه مسأله 1

بحث در این مسأله بود که مرحوم سیّد فرمود «یجوز البکاء علی المیّت و لو کان مع الصوت». وجه این کلام مرحوم سیّد هم این است که اصل أوّلی جواز است. مضافاً که روایات هم داریم؛ و اصلاً سیره عقلاء بر این است که بر امواتشان، گریه می­کنند، که نه تنها از این سیره، ردع نشده است، امضاء هم شده است.

بلکه گاهی گریه کردن راجح می­شود، و آن زمانی است که اگر گریه کند، حزنش کم می­شود. که در بعض روایات، به این کار ترغیب کرده است. مثل «وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْهُذَلِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَالِدٍ الْقَطَّانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ‌ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) وَجْداً وَجَدْتُهُ عَلَى ابْنٍ لِي هَلَكَ- حَتَّى خِفْتُ عَلَى عَقْلِي- فَقَالَ إِذَا أَصَابَكَ مِنْ هَذَا شَيْ‌ءٌ- فَأَفِضْ مِنْ دُمُوعِكَ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ عَنْكَ».[[1]](#footnote-1) و «قَالَ وَ قَالَ (علیه السلام) مَنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ وَجْدٍ بِمُصِيبَةٍ- فَلْيُفِضْ مِنْ دُمُوعِهِ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ عَنْهُ».[[2]](#footnote-2)

مرحوم سیّد فرموده گریه کردن در صورتی رجحان دارد، که منافی با رضای به قضاء خداوند نباشد؛ زیرا اگر منافی باشد، واضح است که رجحان ندارد. منتهی یکی بحثی هست که اطرافیان میّت، در هنگام گریه کردن، گاهی یک چیزهائی می­گویند که ظاهرش کفر است. که ما آنها را توجیه می­کنیم و می­گوئیم اینها متوجّه نیستند، و نمی­شود گفت که با این حرف­ها، مرتد می­شوند. بعض مواقع می­گویند خدایا چه بلائی به سرمان آوردید؛ که ابراز عدم رضایت می­کنند.

اما اینکه اگر منافی با صبر باشد، موجب حبط اعمالش می­شود، چند روایت داریم. در باب 81 و باب 73، أبواب الدفن،[[3]](#footnote-3) چند روایت داریم که فرموده فقد أحبط أجره. چون اجر مال صبر است، و اگر صبر منتفی شد، اجری نیست. اما اینکه فرموده ابراز نارضایتیش، خلاف شرع و حرام است؛ می­گوئیم گرچه مذموم است، ولی دلیلی بر حرمتش نداریم. صبر، کمال است، اما اینکه ابراز نارضایتی، حرام باشد، استفاده آن از روایات، مشکل است.

بلکه گریه کردن بر مؤمن، استحباب دارد. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: لَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ (صلّی الله علیه و آله و سلّم) مِنْ وَقْعَةِ أُحُدٍ إِلَى الْمَدِينَةِ- سَمِعَ مِنْ كُلِّ دَارٍ قُتِلَ مِنْ أَهْلِهَا قَتِيلٌ نَوْحاً وَ بُكَاءً- وَ لَمْ يَسْمَعْ مِنْ دَارِ حَمْزَةَ عَمِّهِ- فَقَالَ (صلّی الله علیه و آله و سلّم) لَكِنَّ حَمْزَةَ لَا بَوَاكِيَ لَهُ- فَآلَى أَهْلُ الْمَدِينَةِ أَنْ لَا يَنُوحُوا عَلَى مَيِّتٍ- وَ لَا يَبْكُوهُ حَتَّى يَبْدَءُوا بِحَمْزَةَ فَيَنُوحُوا عَلَيْهِ وَ يَبْكُوهُ- فَهُمْ إِلَى الْيَوْمِ عَلَى ذَلِكَ».[[4]](#footnote-4) در روایات باب 87 داریم که پیامبر بر زید بن حارثه و جعفر بن أبی طالب گریه کردند.

بلکه از بعض اخبار استفاده می­شود که گریه کردن بر دوستی که در آخر گمراه شده است؛ جایز است. ألیف الضال، یعنی دوستی که در أوّل آدم خوبی بوده است، و بعد گمراه شده است. «مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْكَشِّيُّ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ عَنْ حَمْدَوَيْهِ وَ مُحَمَّدٍ ابْنَيْ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْعَطَّارِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكْرٍ الرَّجَّانِيِّ قَالَ: ذَكَرْتُ أَبَا الْخَطَّابِ وَ مَقْتَلَهُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)- قَالَ فَرَقَقْتُ عِنْدَ ذَلِكَ فَبَكَيْتُ- فَقَالَ أَ تَأْسَى عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ لَا- وَ لَكِنْ سَمِعْتُكَ تَذْكُرُ أَنَّ عَلِيّاً (علیه السلام) قَتَلَ أَصْحَابَ النَّهْرَوَانِ- فَأَصْبَحَ أَصْحَابُ عَلِيٍّ (علیه السلام) يَبْكُونَ عَلَيْهِمْ- فَقَالَ عَلِيٌّ (علیه السلام) أَ تَأْسَوْنَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا لَا - إِنَّا ذَكَرْنَا الْأُلْفَةَ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا- وَ الْبَلِيَّةَ الَّتِي أَوْقَعَتْهُمْ- فَلِذَلِكَ رَقَقْنَا عَلَيْهِمْ قَالَ لَا بَأْسَ».[[5]](#footnote-5)

مرحوم سیّد در ادامه فرموده «و الخبر الذي ينقل من أن الميت يعذب ببكاء أهله ضعيف مناف لقوله تعالى وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى»، که ایشان این روایت را به معنای یعذّب الله دانسته است؛ که احتمالش است به معنای یتأذّی باشد.

مرحوم سیّد فرمود گریه­ای که مشتمل بر جزع و عدم صبر است؛ در صورتی که مقرون به عدم رضایت به قضای خداوند نباشد؛ جایز است. «و أما البكاء المشتمل على الجزع و عدم الصبر فجائز ما لم يكن مقرونا بعدم الرضا بقضاء الله». به ذهن می­زند که مرحوم سیّد می­گوید اگر همراه با این باشد که من راضی به قضای خداوند نیستم؛ آن ملازماتش که همراه گریه است، حرام است؛ نه اینکه خود گریه حرام باشد. خیلی روایت داریم که ما را ترغیب می­کنید به اینکه راضی به رضای خداوند باشیم؛ و سخط خدا را ایجاد نکنیم؛ اما اینکه ابراز عدم رضا، سخط خداوند باشد، و حرام باشد؛ روایتی برایش پیدا نکردیم.

مرحوم سیّد فرموده بله چنین گریه­ای موجب حبط اجر است؛ و بعید نیست که کراهت داشته باشد. «نعم يوجب حبط الأجر و لا يبعد كراهته». چیزی که موجب حبط عمل است، کراهت هم دارد. آنی که می­گوید این موجب حبط عمل است، یعنی این کار را نکن، منتهی نکن تنزیهی است.

### مسألة 2: نوح بر میّت

مسأله 2: يجوز النوح على الميت بالنظم و النثر ما لم يتضمن الكذب و لم يكن مشتملا على الويل و الثبور لكن يكره في الليل و يجوز أخذ الأجرة عليه إذا لم يكن بالباطل لكن الأولى أن لا يشترط أولا‌.

اینکه نَوح بر میّت جایز است، بخاطر این است که اصل أوّلی، جواز نوحه خوانی با نظم و نثر است. البته راجع به نیاحه، چند روایت داریم که منع کرده است. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ مِنْ أَلْفَاظِ رَسُولِ اللَّهِ (صلّی الله علیه و آله و سلّم) الْمُوجَزَةِ الَّتِي لَمْ يُسْبَقْ إِلَيْهَا النِّيَاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ».[[6]](#footnote-6) «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَاقِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ (علیهم السلام) فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: وَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صلّی الله علیه و آله و سلّم) عَنِ الرَّنَّةِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ- وَ نَهَى عَنِ النِّيَاحَةِ وَ الِاسْتِمَاعِ إِلَيْهَا».[[7]](#footnote-7)

روایت حسن بن راشد: «وَ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ وَ أَبَا جَعْفَرٍ (علیهما السلام) يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ - قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلّی الله علیه و آله و سلّم) قَالَ لِفَاطِمَةَ (علیها السلام)- إِذَا أَنَا مِتُّ فَلَا تَخْمِشِي عَلَيَّ وَجْهاً- وَ لَا تُرْخِي عَلَيَّ شَعْراً- وَ لَا تُنَادِي بِالْوَيْلِ وَ لَا تُقِيمِنَّ عَلَيَّ نَائِحَةً‌- قَالَ ثُمَّ قَالَ هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ «وَ لا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ»».[[8]](#footnote-8)

مرحوم سیّد ظاهراً این روایات را دیده است؛ و می­خواهد آنها را بر جائی حمل بکند که مشتمل بر کذب یا ویل و ثبور است.

اینکه مرحوم سیّد روایات نهی را بر خصوص مشتمل بر کذب یا مشتمل بر ویل و ثبور، حمل کرده است؛ وجهی ندارد، زیرا این روایات اطلاق دارند.

و لکن در مقابل، سیره و روایاتی داریم که فرموده نیاحه جایز است. هم روایات باب مکاسب و هم بعض روایاتی که در اینجا هست، دلالت دارند که اصل نیاحه جایز است. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَنْجَوَيْهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ خَدِيجَةَ بِنْتِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهَا قَالَتْ سَمِعْتُ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَةُ فِي الْمَأْتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دَمْعَتُهَا- وَ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَقُولَ هُجْراً- فَإِذَا جَاءَهَا اللَّيْلُ فَلَا تُؤْذِي الْمَلَائِكَةَ بِالنَّوْحِ».[[9]](#footnote-9) «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: سُئِلَ الصَّادِقُ (علیه السلام) عَنْ أَجْرِ النَّائِحَةِ- فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ قَدْ نِيحَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلّی الله علیه و آله و سلّم)».[[10]](#footnote-10)

این است که أوّلاً: می­گوئیم این نهی­ها، ظهور در حرمت ندارد. ما به قرینه روایات مجوّزه نیاحه، از ظهور این روایات، رفع ید می­کنیم. و می­گوئیم اصل نیاحه، جایز است؛ و این روایات، دلالت بر منع ندارند. البته ما در روایات نیاحه، اشکال سندی نمی­کنیم، چون استفاضه دارند. ما می­گوئیم اینکه در این روایات، از نیاحه نهی کرده است، مورد خاصی بوده است. از نیاحه­ای که در زمان جاهلیّت بوده، نهی کرده است؛ که شاید به نحو خاصی، نیاحه می­کردند؛ شاید مشتمل بر کذب بوده است. کراهت نیاحه، ثابت نیست؛ و نیاحه بلا کراهت جایز است. بله اگر مشتمل بر ویل و ثبور باشد، آن نهی­ها را بر کراهت حمل می­کنیم.

تا زمانی که نیاحه، متضمّن دروغ نباشد، جایز است. البته خیلی مواقع که می­گوید همه چیز من بودی، اینها مبالغه و إغراق است. اگر مشتمل بر دروغ باشد، خود دروغ حرام است. قید دوم اینکه مشتمل بر ویل و ثبور نباشد. نگوید أی وای، خدایا من را هلاک کن. مفهومش این جمله مرحوم سیّد این است که اگر مشتمل بر ویل و ثبور باشد، جایز نیست است. وجه کلام مرحوم سیّد، بعض روایاتی است که مرحوم خوئی[[11]](#footnote-11) به آنها اشاره کرده است.

مرحوم سیّد در ادامه گفته نیاحه­ای که مشتمل بر ویل و ثبور نباشد، در شب کراهت دارد. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَنْجَوَيْهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ خَدِيجَةَ بِنْتِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهَا قَالَتْ سَمِعْتُ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَةُ فِي الْمَأْتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دَمْعَتُهَا- وَ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَقُولَ هُجْراً- فَإِذَا جَاءَهَا اللَّيْلُ فَلَا تُؤْذِي الْمَلَائِكَةَ بِالنَّوْحِ».[[12]](#footnote-12) مدرک مرحوم سیّد، که قائل به کراهت نیاحه در شب شده است، این روایت است؛ که این هم ضعیف السند است؛ و با باید با اخبار من بلغ آن را درست کرد.

### مسأله 3: عدم جواز لطم، خدش، کندن مو، داد زدن و پاره کردن لباس

مسألة 3: لا يجوز اللطم و الخدش و جز الشعر‌ بل و الصراخ الخارج عن حد الاعتدال على الأحوط و كذا لا يجوز شق الثوب على غير الأب و الأخ و الأحوط تركه فيهما أيضا‌.

با توجه به اینکه بعد از جمله «لا يجوز اللطم و الخدش و جز الشعر» کلمه «بل» را آورده است؛ کلمه «أحوط» به بعد از بل می­خورد. دلیل مرحوم سیّد روایاتی است که از این کارها نهی می­کند. بعض روایات را خواندیم. «وَ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ وَ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ - قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلّی الله علیه و آله و سلّم) قَالَ لِفَاطِمَةَ (علیها السلام)- إِذَا أَنَا مِتُّ فَلَا تَخْمِشِي عَلَيَّ وَجْهاً- وَ لَا تُرْخِي عَلَيَّ شَعْراً- وَ لَا تُنَادِي بِالْوَيْلِ وَ لَا تُقِيمِنَّ عَلَيَّ نَائِحَةً‌ - قَالَ ثُمَّ قَالَ هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ وَ لا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ».[[13]](#footnote-13) گرچه این راویت در خصوص حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) آمده است، ولی با توجه به اینکه در ذیل این روایت فرموده «قَالَ ثُمَّ قَالَ هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ وَ لا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ» به همه انسانها تعدّی می­کنیم. و یک روایتی که مشتمل بر خیلی از اینهاست، روایت خالد بن سدیر است. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ فِي نَوَادِرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ سَدِيرٍ أَخِي حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ رَجُلٍ شَقَّ ثَوْبَهُ عَلَى أَبِيهِ- أَوْ عَلَى أُمِّهِ أَوْ عَلَى أَخِيهِ أَوْ عَلَى قَرِيبٍ لَهُ- فَقَالَ لَا بَأْسَ بِشَقِّ الْجُيُوبِ- قَدْ شَقَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَى أَخِيهِ هَارُونَ- وَ لَا يَشُقَّ الْوَالِدُ عَلَى وَلَدِهِ وَ لَا زَوْجٌ عَلَى امْرَأَتِهِ- وَ تَشُقُّ الْمَرْأَةُ عَلَى زَوْجِهَا وَ إِذَا شَقَّ زَوْجٌ عَلَى امْرَأَتِهِ- أَوْ وَالِدٌ عَلَى وَلَدِهِ فَكَفَّارَتُهُ حِنْثُ يَمِينٍ- وَ لَا صَلَاةَ لَهُمَا حَتَّى يُكَفِّرَا أَوْ يَتُوبَا مِنْ ذَلِكَ- فَإِذَا خَدَشَتِ الْمَرْأَةُ وَجْهَهَا أَوْ جَزَّتْ شَعْرَهَا- أَوْ نَتَفَتْهُ فَفِي جَزِّ الشَّعْرِ عِتْقُ رَقَبَةٍ- أَوْ صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ أَوْ إِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً- وَ فِي الْخَدْشِ إِذَا دَمِيَتْ وَ فِي النَّتْفِ كَفَّارَةُ حِنْثِ يَمِينٍ- وَ لَا شَيْ‌ءَ فِي اللَّطْمِ عَلَى الْخُدُودِ- سِوَى الِاسْتِغْفَارِ وَ التَّوْبَةِ- وَ لَقَدْ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ- الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیهما السلام)- وَ عَلَى مِثْلِهِ تُلْطَمُ الْخُدُودُ وَ تُشَقُّ الْجُيُوبُ».[[14]](#footnote-14) منتهی این روایت، مشکل سندی دارد.

در یک روایت هم، شخصی که این کار را انجام بدهد را لعن نموده است. که أوّلاً لعن، سند ندارد. ثانیاً: لعن، دلالت بر حرمت ندارد. ظاهراً جماعتی گفته­اند که حرام است؛ ولی شهرت قدماء در بین نیست، تا جبر سند اینها بکند. روایت بعدی روایت دعائم است. «دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) أَنَّهُ أَوْصَى عِنْدَ مَا احْتُضِرَ فَقَالَ لَا يُلْطَمَنَّ عَلَيَّ خَدٌّ وَ لَا يُشَقَّنَّ عَلَيَّ جَيْبٌ فَمَا مِنِ امْرَأَةٍ تَشُقُّ جَيْبَهَا إِلَّا صُدِعَ لَهَا فِي جَهَنَّمَ صَدْعٌ كُلَّمَا زَادَتْ زِيدَتْ‌».[[15]](#footnote-15) لکن این روایت هم سند ندارد. این است که برای فرمایش مرحوم سیّد که فرموده «لا يجوز اللطم و الخدش و جز الشعر‌ بل و الصراخ الخارج عن حد الاعتدال على الأحوط» دلیلی نداریم. راویاتش هم مستفیضه نیست، تا چند روایت تام الدلالت داشته باشیم؛ روایات ضعیف السند است، و جبر ضعف سند هم مصداق ندارد. این است که غایتش، احتیاط واجب است.

در روایت خالد بن سدیر، می­گوید جز الشعر، کفاره هم دارد، منتهی این روایت، ضعف سند دارد، خالد بن سدیر، توثیق ندارد، و کثرت روایت و روایت أجلّاء هم ندارد. البته اینکه مرحوم خوئی فرموده «بل ذكر الشيخ حسين آل عصفور أن الصدوق ذكر أن كتاب خالد بن سدير موضوع منه أو من غيره».[[16]](#footnote-16) این کلام ایشان درست نیست. همانطور که معلِّق گفته است، مرحوم خوئی در معجم در مورد خالد بن سدیر گفته آنی که کتابش موضوع و جعلی است، خالد بن عبد الله بن سدیر است؛ نه خالد بن سدیر. فقط اشکال سندی ما این است که خالد، توثیق ندارد؛ لذا هم کفاره و هم حرمت گیر پیدا می­کند؛ ولی چون روایات ناهیه چند تا هستند؛ و شبهه عمل مشهور هم هست، این است که «لا یجوز اللطم و الخدش و نتف الشعر و جز الشعر»، شبهه حرمتش قویّ است. شهرت برای ما محرز نیست؛ ولی چون چند روایت هست، گذشتن از این روایات، مشکل است. اصلاً مرحوم سیدّ که جز الشعر را مطرح می­کند، مرادش همان نتف الشعر (کندن) است؛ نه اینکه با قیچی آنها را بچینند.

مرحوم سیّد در ادامه فرموده «بل و الصراخ الخارج عن حد الاعتدال على الأحوط». در خصوص صراخ، دو روایت داریم. روایت أوّل: خبر إمرأة حسن بن صیقل «وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنِ امْرَأَةِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: لَا يَنْبَغِي الصِّيَاحُ عَلَى الْمَيِّتِ وَ لَا تُشَقُّ الثِّيَابُ».[[17]](#footnote-17)

مرحوم خوئی[[18]](#footnote-18) یا از باب سهو القلم یا از باب سهو البیان فرموده در خبر حسن بن الصیقل، لا ینبغی گفته است؛ که دلالت بر کراهت دارد. بعد اشکال می­کند که در علم اصول یا جای دیگر گفتیم که لا ینبغی، یعنی لا یتیسّر؛ و مراد از «نمی­شود» در شریعت، حرام است. دلالت این روایت بر حرمت، واضح است؛ منتهی این روایت از حسن بن صیقل است، که توثیق ندارد. مرحوم خوئی در سند این روایت، کلمه «إمرأة» را ندیده است؛ و گفته مشکل در حسن بن صیقل است. که ظاهراً از باب اشتباه مقرِّر نیست؛ چون خود مقرّر گفته در سند این روایت «إمرأه« است نه «حسن». اگر حسن بود، می­توانستیم سند را درست بکنیم؛ ولی زن حسن بن صیقل را نمی­دانیم که بوده است. اینکه مرحوم خوئی فرموده سندش درست نیست، بخاطر زنش است؛ نه خود حسن؛ ولی دلالت این روایت، گیر دارد. پس داد زدن، عیبی ندارد.

این یک غفلتی از مرحوم خوئی شده است؛ زیرا أوّلاً: این نهی، تنها در روایت حسن بن صیقل نیامده است؛ بلکه در روایت دیگر هم این نهی، وجود دارد. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: لَا يَصْلُحُ الصِّيَاحُ عَلَى الْمَيِّتِ وَ لَا يَنْبَغِي- وَ لَكِنَّ النَّاسَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ الصَّبْرُ خَيْرٌ».[[19]](#footnote-19) ذیل این روایت، دلالت بر این دارد که می­خواهد استحباب را بیان بکند؛ و به قرینه ذیل می­خواهد بگوید که این کار، خوب نیست. مضافاً که ما گفتیم که لا ینبغی، دلالت بر حرمت ندارد.

در ادامه مرحوم سیّد فرموده پاره کردن لباس برای غیر از پدر و برادر جایز نیست؛ و أحوط استحبابی هم این است که برای پدر و برادر هم این کار را ترک بکند «و كذا لا يجوز شق الثوب على غير الأب و الأخ و الأحوط تركه فيهما أيضا‌«.

اما اینکه شقّ ثوب، جایز نیست. در یک روایت فرموده «و لا تشقّ الثیاب». و در روایاتِ ضعیف السند دیگری هم از شقّ ثیاب نهی کرده است. که می­گوئیم دلیل بر «لا یجوز» نداریم؛ اینکه در ذیل روایت قاسم بن سلیمان فرموده «و الصبر خیر» فهمیده می­شود که صدرش، دلالت بر حرمت ندارد. مضافاً که از بعض روایات استفاده می­شود که شقّ ثوب، مشکلی ندارد.

اما اینکه مرحوم سیّد، أب و أخ را استثناء کرده است؛ بخاطر این است که روایات خاصّه داریم. در چند روایت داریم که حضرت شقّ ثوب کردند. و در بعض آن روایات داریم که سائل می­گوید کدام یک از أئمه این کار را کرده که شما می­کنید؛ حضرت در جواب فرمودند که حضرت موسی در مرگ برادرش هارون این کار را انجام دادند. «عَلِيُّ بْنُ عِيسَى فِي كِتَابِ كَشْفِ الْغُمَّةِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الدَّلَائِلِ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: خَرَجَ أَبُو مُحَمَّدٍ (علیه السلام) فِي جَنَازَةِ أَبِي الْحَسَنِ (علیه السلام) وَ قَمِيصُهُ مَشْقُوقٌ- فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ عَوْنٍ مَنْ رَأَيْتَ- أَوْ بَلَغَكَ مِنَ الْأَئِمَّةِ شَقَّ قَمِيصَهُ فِي مِثْلِ هَذَا- فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو مُحَمَّدٍ (علیه السلام) يَا أَحْمَقُ- وَ مَا يُدْرِيكَ مَا هَذَا قَدْ شَقَّ مُوسَى عَلَى هَارُونَ».[[20]](#footnote-20) پس پاره کردن لباس در مرگ برادر، مشکلی ندارد. و از آن طرف چون خود حضرت این کار را در مرگ پدرشان انجام داده است، معلوم می­شود که در مرگ پدر هم مشکلی ندارد. نظر مرحوم سیّد به همین روایات شقّ ثوب أبی محمد (علیه السلام) است.

ما می­گوئیم در سایر موارد هم مضافاً به اینکه دلیلی بر حرمت نداریم؛ از همین روایت استفاده می­شود که أب و أخ، خصوصیّتی ندارد؛ اینکه حضرت به قضیّه موسی و هارون استشهاد می­کنند، می­خواهد حرف آن شخص را قدح بکنند. این استشهاد از باب مثال، است؛ و حضرت هم آن موردی که اتفاق افتاده است را مثال زده است. خیلی بعید است که شقّ برادر برای برادر، جایز باشد؛ ولی شق، پدر برای فرزند، جایز نباشد. حضرت می­خواسته بفهماند که شقّ ثوب برای قریب، مانعی ندارد. این است که از نظر روایات همین طور استظهار می­کنیم که شقّ ثوب مانعی ندارد. از خود روایتی که فرموده «الصبر خیر» هم جواز استفاده می­شود.

اما اینکه اشکال کنید شقّ ثوب، اسراف است. می­گوئیم مردم این را اسراف نمی­بینند، چون این کار را برای غرض عقلائی انجام می­دهد، یا این کار، تسکین پیدا می­کند. و بالفرض اسراف هم باشد، دلیل بر حرمت اسراف به این شکل نداریم.

1. - وسائل الشيعة، ج‌3، صص: 280‌ - 279، باب 87، أبواب الدفن، ح 2. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة، ج‌3، ص: 280‌، باب 87، أبواب الدفن، ح 5. [↑](#footnote-ref-2)
3. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، صص: 249 – 246، باب 73. (بَابُ اسْتِحْبَابِ التَّحْمِيدِ وَ الِاسْتِرْجَاعِ وَ سُؤَالِ الْخَلَفِ عِنْدَ مَوْتِ الْوَلَدِ وَ سَائِرِ الْمَصَائِبِ‌) - وسائل الشيعة؛ ج‌3، صص: 271 - 270، باب 81. (بَابُ تَأَكُّدِ كَرَاهَةِ ضَرْبِ الْمُصَابِ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ‌). [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل الشيعة، ج‌3، ص: 284‌، باب 88، أبواب الدفن، ح 3. [↑](#footnote-ref-4)
5. - وسائل الشيعة، ج‌3، ص: 284‌، باب 89، أبواب الدفن، ح 1. [↑](#footnote-ref-5)
6. - وسائل الشيعة، ج‌3، ص: 272‌، باب 83، أبواب الدفن، ح 2. [↑](#footnote-ref-6)
7. - وسائل الشيعة، ج‌3، ص: 272‌، باب 83، أبواب الدفن، ح 3. [↑](#footnote-ref-7)
8. - وسائل الشيعة، ج‌3، صص: 273 - 272‌، باب 83، أبواب الدفن، ح 5. [↑](#footnote-ref-8)
9. - وسائل الشيعة، ج‌3، ص: 242‌، باب 71، أبواب الدفن، ح 1. [↑](#footnote-ref-9)
10. - وسائل الشيعة، ج‌3، ص: 242‌، باب 71، أبواب الدفن، ح 2. [↑](#footnote-ref-10)
11. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 345 (ذكروا أن الدعاء بالويل و الثبور محرم منهي عنه لجملة من الأخبار كما عن مشكاة الأنوار نقلًا عن كتاب المحاسن عن الصادق (عليه السلام): «في قول اللّه عزّ و جلّ وَ لا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ المعروف أن لا يشققن جيباً و لا يلطمن وجهاً و لا يدعون ويلًا»، و ما ورد في وصية النبي (صلّى اللّه عليه و آله و سلم) لفاطمة (عليها السلام): «إذا أنا متّ فلا تخمشي عليَّ وجهاً ... و لا تنادي بالويل ...» و قوله (صلّى اللّه عليه و آله و سلم) لها حين قتل جعفر بن أبي طالب: «لا تدعي بذُل و لا ثكل ...». بل ورد اللعن على الداعية بالويل و الثبور في بعض الروايات كما عن أبي أمامة: «أن رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله و سلم) لعن الخامشة وجهها و الشاقة جيبها و الداعية بالويل و الثبور».

    إلّا أن تلك الأخبار لضعف سندها لا يمكن الاعتماد عليها و الحكم بحرمة الدعاء بالويل و الثبور، بل هو أمر جائز ما لم يكن مستنداً إلى عدم الرضا بقضاء اللّه سبحانه لأنه أمر محرم). [↑](#footnote-ref-11)
12. - وسائل الشيعة، ج‌3، ص: 242‌، باب 71، أبواب الدفن، ح 1. [↑](#footnote-ref-12)
13. - وسائل الشيعة، ج‌3، صص: 273‌ - 272، باب 83، أبواب الدفن، ح 5. [↑](#footnote-ref-13)
14. - وسائل الشيعة؛ ج‌22، ص: 40، باب 31، أبواب الکفارات، ح 1. [↑](#footnote-ref-14)
15. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج‌2، ص: 456، باب 72، أبواب الدفن، ح 2. [↑](#footnote-ref-15)
16. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 346. [↑](#footnote-ref-16)
17. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 273، باب 84، أبواب الدفن، ح 2. [↑](#footnote-ref-17)
18. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، صص: 347 – 346 (ورد في خبر الحسن الصيقل عن أبي عبد اللّٰه (عليه السلام) أنه قال: «لا ينبغي الصياح على الميِّت و لا شق الثياب» و أُورد على الاستدلال به أن كلمة «لا ينبغي»‌ ظاهرة في الكراهة أو في استحباب الترك لا في الحرمة.

    و لكن قدّمنا نحن أن الكلمة ظاهرة في الحرمة، لأن معنى «لا ينبغي» لا يتيسّر و لا يتمكّن، على ما استشهدنا عليه باستعمالها بهذا المعنى في موارد في الكتاب، و إن لم ير استعمالها بصيغة الماضي و إنما يستعمل المضارع فقط، و معنى عدم التيسر شرعاً ليس هو إلّا الحرمة، فلا محذور في الاستدلال بالرواية من هذه الجهة، نعم لا مجال للاستدلال بها من جهة ضعف سندها بالحسن الصيقل). [↑](#footnote-ref-18)
19. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 273، باب 84، أبواب الدفن، ح 1. [↑](#footnote-ref-19)
20. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 274، باب 84، أبواب الدفن، ح 5. [↑](#footnote-ref-20)